



روان‌شناسی تورم در ایران؛ بازتاب بحران مدیریت در انزوای علوم انسانی (با ارائه مفهوم نظری موازنه نخبگان در نظام آموزشی)

علیرضا زارعی^۱، مجید فرکیان^۲، مهدی حق‌شناس^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۹

چکیده

در آسیب‌شناسی مسئله «تورم در ایران»، مواردی نظیر: اقتصاد دولتی، عدم اتخاذ سیاست‌های اقتصادی کارآمد، نظام مالی غیرمولد، تحریم‌های اقتصادی، عدم ورود به بازار تجارت جهانی و اقتصاد آزاد، همچنین اقتصاد تک‌محصولی و وابسته به نفت، در سال‌های اخیر توسط نشریات و رسانه‌های داخلی و خارجی مطرح شده است. اما مورد خطاب قراردادن یکی از دلایل بروز تورم در اقتصادهای وابسته به منابع طبیعی تحت عنوان «بیماری هلندی»، با تشبیه یک بحران یا آشفتگی اقتصادی، به یک عارضه یا بیماری در پیکره انسانی، راه را برای عمیق‌تر نگرستن به مسئله تورم در ایران و به‌نوعی روان‌شناسی این ساختار اندام‌وار، هموار نمود. به عبارتی اگرچه هیچ‌یک از موارد مذکور به‌عنوان دلایل بروز تورم در اقتصاد ایران، قابل انکار نیست؛ اما وقتی اقتصاد به‌عنوان یک ارگانیزم زنده، مفروض گرفته شود، بروز عارضه‌ای همچون تورم را نمی‌توان با نگاهی تک‌ساحتی و تجویزهای مقطعی، تشریح و اصلاح کرد. از همین رو در این اثر؛ به‌عنوان مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای، با روش توصیفی/تحلیلی و بهره‌مندی از رویکردهای رفتارشناسی سیاسی و نگاهی بنیادین به روند آموزش و تربیت مدیران اجرایی کشور، ضمن پرداختن به «نظریه شخصیت سیاسی» هارولد لاسول و ارائه مفهوم نظری موازنه نخبگان، به‌عنوان چارچوب‌های نظری پژوهش، و با نگاهی استقرایی و پیوند متغیرها در جهت اثبات مفروض پژوهش، مبنی بر «تأثیر مستقیم نگاه تقلیل‌گرایانه و فاقد اولویت به حوزه علوم انسانی به‌عنوان ماهیت مغفول‌مانده ناخودآگاه نظام مدیریتی کشور بر بحران‌های سیاست‌گذاری و مدیریتی کشور به‌طور عام، و عنصر اولیه مسئله تورم در اقتصاد ایران به‌طور خاص پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی تورم، بحران مدیریت، تورم در ایران، موازنه نخبگان، علوم انسانی در ایران

۱. روان‌شناس، عضو هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین^(ع)

۲. کارشناس امور اقتصادی، دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه عالی دفاع ملی

۳. پیراپزشک، دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول) Email: Haghshenas.ndu@gmail.com

مقدمه

علوم انسانی به‌عنوان گنجینه‌ای از تجربیات و دانش‌های متقدم بشری در شناخت و درک انسان از خود، طبیعت، روابط اجتماعی، شهرنشینی، تشکیل دولت، درک مفاهیم عمیقی نظیر حقوق فردی و اجتماعی، اخلاق، عدالت، قانون و پاسخگویی به بسیاری از سؤالات بنیادین بشری در شکل‌گیری تمدن‌های بزرگ و آنچه امروز از انباشت علوم طبیعی در اختیار داریم نقشی مهم و حیاتی را ایفا نموده‌است. به‌گونه‌ای که پیشرفت و توسعه جوامع در گستره تاریخ همواره ارتباط مستقیمی با رشد علوم انسانی در این جوامع داشته است. اما نکته حائز اهمیت در جهان امروز توجه به این امر است که عمده کشورهای توسعه‌نیافته، بازمانده‌های تمدن‌های بزرگ در سطح جهانی محسوب می‌شوند که عقب‌ماندگی، انفعال و عدم شکوفایی علمی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این جوامع را نمی‌توان بی‌ارتباط با احساس بیگانگی عمیق آن‌ها به علوم انسانی و دست‌دوم دانستن این علوم نسبت به علوم طبیعی دانست. به‌گونه‌ای که «ریچارد نیکسون»^۱ رئیس‌جمهور سابق آمریکا در این خصوص صریحاً اعلام می‌کند که: «ما از ده‌ها سال پیش برای سرآمد شدن آمریکا در حوزه علوم انسانی و سوق‌دادن جهان‌سومی‌ها به سمت رشته‌های مهندسی و پزشکی برنامه‌ریزی کردیم» (نایی، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

از همین‌رو به حاشیه رانده‌شدن علوم انسانی به‌عنوان مسئله اصلی این پژوهش تلقی شده و به‌منظور پاسخ‌گویی به چرایی تورم در ایران، با استناد به شرایط فعلی مدیریتی کشور و مطالعات اسنادی/کتابخانه‌ای همچنین تجربیات شخصی نگارندگان درخصوص شرایط فرهنگی عمومی و سیاست‌گذاری‌های نظام آموزشی کشور نسبت به سه رشته اصلی علوم نظری، از مبانی رفتارشناسی سیاسی به‌عنوان شناسایی اولین و مهم‌ترین عامل ایجاد تورم در کشور استفاده شده است. به عبارتی اگرچه مفروض این پژوهش، انزوا و ضعف علوم انسانی را به‌عنوان مهم‌ترین دلیل شکل‌گیری تورم به‌طور خاص و بروز بحران مدیریت در کشور به‌طورکلی معرفی می‌کند اما این به معنای کنارگذاشتن سایر دلایل بحران‌ساز نبوده و یقیناً تورم مسئله پیچیده‌ای است که حتی دولت‌های قدرتمند اقتصادی نیز مصونیت دائمی از این پدیده ندارند؛ اما مفروض این پژوهش بر مبنای شناسایی عامل متقدم و اولیه این پدیده بیان‌شده است و از آنجایی که با اصلاح یا حذف این

1. Richard Milhous Nixon

عامل بسیاری از دلایل دیگر مرتفع خواهند شد؛ انزوای علوم انسانی به‌عنوان «مهم‌ترین عامل تورم‌زا و بحران‌ساز» در ایران ذکر شده است. همچنین به این مهم نیز پرداخته شده که چگونه عدم توازن میان پراکندگی نخبگان در سه رشته مذکور و به‌تبع آن در سطح دانشگاه و دولت، در نهایت می‌تواند نه تنها علوم انسانی که حتی علوم پزشکی و مهندسی را با تأثیرات مخرب خود همراه ساخته و به‌نوعی «عدم موازنه نخبگان» را با «بحران نخبگان» و در نهایت با «بحران مدیریت» مواجه سازد. از همین رو اگر طبق مفروض پژوهش، برای ساختار اقتصادی کشور تشبیهی اندام‌وار و ارگانیک قائل شویم، در جهت روان‌شناسی مسئله تورم به‌عنوان عارضه‌ای در پیکره اقتصاد و شناسایی ماهیت این پدیده، در نهایت از آنجایی که نقش رهبران و مدیران سیاسی و اقتصادی کشور در این امر قابل انکار نیست؛ اتکا به حوزه میان‌رشته‌ای روان‌شناسی سیاسی غیر قابل اجتناب می‌نماید که پیش از پرداختن به فرایند پژوهش ابتدا به شرح مفاهیم کلیدی خواهیم پرداخت.

معرفی مفاهیم

روانشناسی سیاسی

روانشناسی به مطالعه علمی رفتار انسان اطلاق می‌گردد و می‌کوشد رفتار انسان را توصیف و پیش‌بینی نماید و علت رفتارها را توضیح دهد (ویتیک، ۱۳۸۶: ۱۳). از طرفی مطالعه رابطه میان شخصیت و سیاست از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین موضوعات مورد توجه اندیشمندان بوده است (Jost & sidanius, 2004: 4)؛ که علت این امر را باید در فهم این مسئله دانست که سیاستمداران و رهبران یک جامعه چگونه جهان را می‌نگرند و ریشه تصمیم‌گیری‌ها و انگیزه‌های آن‌ها و موارد اثرگذار بر رفتار آن‌ها چیست (برونینگ، ۱۳۹۲: ۶۴). به عبارتی همان‌گونه که در روان‌شناسی مجموعه عوامل درونی و بیرونی اثرگذار بر فرد، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا با فهم و درک حداکثری از زمینه‌های آسیب‌پذیری و شناخت عمیق بر اساس شناسایی ریشه رفتارها در گذشته و محیط تربیتی فرد به تشخیص درست عارضه‌های روانی و در نهایت رسیدن به درمان مناسب نائل آید در روان‌شناسی سیاسی نیز مجموعه‌ای از رفتارها، واکنش‌ها و تصمیمات فردی و سازمانی نخبگان سیاسی مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. به عبارتی همان‌گونه که با روان‌شناسی فرد، می‌توان به پاسخ مجموعه‌ای از سؤالات بنیادین در خصوص چرایی انگیزه‌ها، علائق، احساسات خوشایند و نامطلوب فرد نسبت به موضوعات مختلف و ریشه‌یابی مشکلات روحی و روانی نظیر افسردگی و

سایر اختلالات خلقی رسید، در روان‌شناسی سیاسی نیز می‌توان با مطالعه رفتار نخبگان، احزاب و گروه‌های سیاسی به فهم و بینش عمیق‌تری نسبت به ساختارهای آموزشی، سیاسی، فرهنگی و حتی دیدگاه‌های غالب در جوامع هدف دست‌یافت.

اگرچه علاقه به فهم و درک ارتباط بین فرایندهای روانی و سیاست به یونان باستان و عصر روشنگری قرن نوزدهم برمی‌گردد اما روان‌شناسی سیاسی به‌عنوان یک‌رشته مستقل در دهه‌های بین دو جنگ جهانی متولد شد. در این مقطع، آشفتگی‌های سیاسی، توسعه رژیم‌های توتالیتر و ظهور رسانه‌های جمعی، نیاز مبرم به دانش نظام‌مندتری در مورد رابطه میان فرایندهای سیاسی و روانی را برانگیخت؛ از همین‌رو اولین پیوند جدی میان روان‌شناسی و علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو (امریکا) توسط دانشمند علوم سیاسی، «چارلز مریام»^۱ صورت گرفت که در نهایت یکی از دانشجویان وی به نام «هارولد لاسول»^۲ پس از قریب به ۳۰ سال مطالعه در این زمینه با توجه به حجم آموزه‌ها و نوشته‌های خود روان‌شناسی سیاسی را در قالب یک‌رشته دانشگاهی بنیان نهاد (Renwick Monroe, 2001: 15). این رشته عمدتاً بر اهمیت و تأثیر ویژگی‌های فردی در شکل‌دادن به رفتار تأکید دارد (Houghton, 2008: 23). به‌عبارتی دیگر می‌توان گفت روان‌شناسی سیاسی با بررسی تأثیر شخصیت افراد (کاملاً در ارتباط مستقیم با محیط آموزشی، تربیتی، تحصیلی و محرک‌های داخلی و خارجی نظیر خانواده، محیط جغرافیایی، بافت فرهنگی جامعه و سیاست‌های دولتی) بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی، بر این فرض استوار است که آنچه رفتار و واکنش‌های رهبران را جهت می‌دهد تصور و ادراکی است که آن‌ها از واقعیت دارند. در واقع نگرش‌ها و باورهای شکل‌گرفته در روان و ذهن تصمیم‌گیرندگان، در اتخاذ جهت‌گیری‌های خاص یا رد برخی جهت‌گیری‌های دیگر اثرگذار است (دنمارک، ۱۳۹۵: ۱۰۰). به همین دلیل در این پژوهش با تکیه بر روان‌شناسی سیاسی نخبگان مدیریتی و اجرایی کشور، مسئله تورم به‌عنوان نتیجه بخشی از تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در سطح کلان، در ناخودآگاه نظام آموزشی کشور و انزوای علوم انسانی پاسخ داده می‌شود.

1. Charles Merriam
2. Harold Lasswell

چیستی علوم انسانی

در گذشته، علوم انسانی به‌نوعی مترادف با علوم غیرطبیعی دانسته می‌شد که تحت عنوان «حکمت عملی» طبقه‌بندی شده بود. با وجود اینکه در معارف اسلامی با علوم می‌چون «علم النفس»، «اخلاق» و «تدبیر منزل» مواجه می‌شویم که می‌توان آن‌ها را نیز جزء علوم انسانی قلمداد کرد ولی درحالت کلی، اصطلاح علوم انسانی، همانند اصطلاح علوم طبیعی مفهومی گسترده و بحث‌برانگیز محسوب می‌گردد که عمدتاً این علوم را با علوم مربوط به فرهنگ، وجدان، اخلاق و رفتار انسان و یا علوم هنجاری همسان دانسته‌اند (فروند، ۱۳۸۵: ۶۵). در حالت کلی آنچه امروزه علوم انسانی نامیده می‌شود مجموعه دانشی است که از زمان ارسطو تا «ویلhelm دیلتای»^۱ شکل گرفته است. در قرن هجدهم میلادی «هیوم»^۲ و «مونتسکیو»^۳ نقشی اساسی در حیطه‌بندی مفاهیم علوم انسانی ایفا نمودند و سرانجام در قرن نوزدهم میلادی، «آگوست کنت»^۴، «جان استوارت‌میل»^۵ و «ویلhelm دیلتای» تکمیل صورت تاریخی این علوم را به انجام رساندند که در تمایز میان علوم طبیعی و انسانی به عقیده دیلتای: «هدف علوم طبیعی تبیین علی و به‌تبع آن پیش‌بینی و کنترل پدیده‌های طبیعی است در صورتی‌که هدف علوم انسانی، فهم باورها و رفتارهای معنادار آدمیان است» (دیلتای، ۱۳۸۸: ۲۱).

در علوم انسانی نه‌تنها درباره جهان، بلکه درباره انسان بحث می‌شود و نه‌تنها حیات مادی انسان و بدن او موضوع این دسته از علوم قرار می‌گیرد، بلکه به مطالعه ذهن، حیات درونی و حالات روانی انسان نیز پرداخته می‌شود (مجتبوی، ۱۳۷۳: ۸۶). همچنین حیطه‌شناختی علوم انسانی، شامل معلوماتی است که به خصلت‌ها، ویژگی‌ها، فعالیت‌ها و رفتارهای نوع انسان مربوط می‌شود. درواقع علوم انسانی علمی است که به رفتارهای آدمی می‌پردازد و قوانین و قواعد حاکم بر رفتارهای فردی، خانوادگی و اجتماعی انسان را بررسی می‌کند. به‌عبارتی علوم انسانی مجموعه‌ای از دانش‌هاست که انسان در آن‌ها از لحاظ حیات درونی و روابط با دیگران مورد سنجش و بررسی قرار می‌گیرد. گاهی نیز از علوم انسانی به‌عنوان علوم اجتماعی یاد می‌شود. «ژان پیاژه»^۶ در کتابش

1. Wilhelm Dilthey
2. David Hume
3. Montesquieu
4. Auguste Comte
5. John Stuart Mill
6. Jean Piaget

تحت عنوان: «شناخت‌شناسی علوم انسانی» می‌نویسد: «نمی‌توان هیچ‌گونه تمایز ماهوی میان آنچه اغلب علوم اجتماعی نامیده می‌شود و آنچه علوم انسانی خوانده می‌شود، قائل شد (فروند، ۱۳۸۵: ۷۲). از طرفی دانش بشری را می‌توان در سه حوزه ۱. علوم الهی و ماوراءالطبیعه ۲. علوم انسانی و اجتماعی ۳. علوم مادی و طبیعی دسته‌بندی کرد (نورمحمدی، ۱۳۸۸: ۴۴). همچنین علوم انسانی را در یک طبقه‌بندی کلی می‌توان به دو گروه تقسیم نمود؛ گروه نخست، شامل معلوماتی است که منشأ تشکیل آن‌ها را «تفکر و احساس» انسان تشکیل می‌دهد؛ مانند فلسفه، منطق، ادبیات، موسیقی و هنر. گروه دوم شامل معلوماتی است که منشأ آن‌ها را «رفتار انسان» تشکیل می‌دهد؛ نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، جغرافیای انسانی، علوم سیاسی، زبان‌شناسی، حقوق، تعلیم و تربیت، مردم‌شناسی، تاریخ، باستان‌شناسی، علوم دفاعی و مانند آن‌ها (Wartofsky, 1968: 371).

لازم به ذکر است مقصود از رشته‌های علوم انسانی در این پژوهش منحصر به آنچه طبق دفترچه انتخاب رشته علوم انسانی توسط وزارت علوم کشور در حیطه علوم انسانی قرار گرفته‌اند نیست؛ چون در این صورت می‌بایست رشته‌هایی نظیر هواشناسی، کتابداری و تربیت‌بدنی را نیز علوم انسانی دانست در حالی که در تعریف علوم انسانی همچنان میان اندیشمندان اتفاق نظر نیست و این مفهوم همچنان به‌عنوان امری بحث‌انگیز محسوب می‌شود (فروند، ۱۳۸۵: ۳) و از آنجایی که ملاک ما برای علوم انسانی، ملاکی عملی و قراردادی محسوب می‌گردد که مشخصه اصلی آن‌ها بررسی رفتار و ارزش‌های انسانی است (کجویان، ۱۳۹۲)؛ مقصود از مفهوم علوم انسانی در این پژوهش، مجموعه‌ای از ۱۵ رشته معرفی شده توسط «شورای تحول در علوم انسانی» است که عبارت‌اند از: «حقوق، علوم سیاسی، روان‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، علوم اجتماعی، تاریخ، فلسفه، هنر، علوم تربیتی، فلسفه دین، معماری، زبان‌های خارجی، مطالعات زنان، و فرهنگ و ارتباطات» (حداد عادل، ۱۳۹۴)؛ که در نهایت همین مجموعه نیز به دو بخش بزرگ اجتماعی (مانند علوم سیاسی، اقتصاد، روان‌شناسی، مدیریت) و انسانی (فلسفه، تاریخ، فلسفه دین، زبان) تقسیم می‌شود (Prabhat, 2011).

هستی‌شناسی تورم

آنچه در علم اقتصاد به‌عنوان تورم شناخته می‌شود اگرچه در تعریفی متداول و مورد قبول اقتصاددانان، وضعیتی است که سطح عمومی قیمت‌ها به‌طور مداوم و به‌مرور زمان افزایش می‌یابد

اما برخلاف وجود تعریفی مشخص در این خصوص، دیدگاه واحدی در میان اقتصاددانان در مورد علل ایجاد تورم وجود ندارد. به‌گونه‌ای که برخی از اقتصاددانان، چاپ بی‌پشتوانه پول، برخی افزایش تقاضا در بازار، برخی فشار هزینه و افزایش قیمت نهاده‌های تولیدی و در نهایت گروهی دیگر عوامل ساختاری و تنگناهای موجود در بخش‌های مختلف و ضعف بخش‌های کشاورزی و تجارت خارجی را به‌عنوان منشأ تورم معرفی کرده‌اند. ضمن این‌که در بازه‌های زمانی مختلف نیز ممکن است نقش و سهم هریک از عوامل مذکور در تورم متفاوت باشد (شاه‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۱). همچنین اقتصاددانان معتقدند هزینه‌هایی که تورم بر جامعه تحمیل می‌کند می‌تواند بسیار جدی‌تر از هزینه‌های ناشی از کندشدن رشد اقتصادی باشد. تورم بالا و بی‌ثبات موجب اختلال در نظام تخصیص قیمت‌ها و برهم خوردن توزیع درآمد در جامعه می‌گردد. از طرفی بی‌ثباتی تورم نه تنها موجب خدشه‌دار شدن اعتبار سیاست‌گذاران کلان اقتصادی به‌ویژه بانک مرکزی می‌شود بلکه تداوم آن می‌تواند به بی‌ثباتی سیاسی در کشور نیز منجر گردد (صداقت و حمیدپور، ۱۴۰۲: ۵۰)؛ از همین‌رو «جان مینارد کینز» فیلسوف و اقتصاددان مشهور انگلیسی (بنیان‌گذار اقتصاد کینزی) معتقد است: «برای واژگون نمودن یک جامعه، هیچ وسیله‌ای ظریف‌تر و مطمئن‌تر از کاهش ارزش پول رایج نیست. این فرایند تمام نیروهای پنهان قاعده اقتصادی را در جهت نابودی جامعه به‌کار می‌گیرد و این عمل را به‌گونه‌ای انجام می‌دهد که حتی یک نفر از میلیون‌ها نفر نیز متوجه آن نمی‌شود» (Kaynes, 1920: 218). کینز این عبارت را پس از مشاهده تجربه جنگ جهانی اول در کشورهای اروپایی مخصوصاً در رابطه با انگلستان مطرح کرده است؛ دورانی که فشارهای سنگین مالی ناشی از هزینه‌های جنگ، انتشار پول بدون پشتوانه را به‌دنبال داشت و از این طریق اقتصادهای اروپایی را با پدیده تورم مواجه کرد (علیزاده و مؤمنی، ۱۴۰۱: ۱۶۲). کینز بیان می‌کند: «سیاست‌های تورم‌زا به‌عنوان بزرگ‌ترین عامل گسست اجتماعی، اساس جامعه را تهدید می‌کنند» (Kaynes, 1920: 220).

۱. چارچوب نظری

با توجه به این‌که چارچوب نظری باهدف هموارنمودن مسیر فهم یک پژوهش یا مطالعه علمی، در همراهی بهتر مخاطب با نویسندگان و درک حداکثری در مسیر پژوهش نقش به‌سزایی ایفا می‌کند، باهدف مفصل‌بندی پژوهش بر بنیانی نظری، این پژوهش با تکیه بر اصول روان‌شناسی سیاسی و

نظریه «شخصیت سیاسی»^۱ هارولد لاسول سعی در اثبات مفروض خود نموده‌است. که پیش از پرداختن به این نظریه به شرح مختصری از بنیان‌گذار این رشته خواهیم پرداخت.

«هارولد لاسول» اولین دانشمند علوم سیاسی است که از روان‌شناسی و نظریه‌های شخصیت «زیگموند فروید»^۲ در بررسی شخصیت رهبران سیاسی استفاده کرده‌است. درون‌مایه نظریه لاسول در تحلیل سیاست، نقش نخبگان سیاسی در ظهور جنبش‌های سیاسی ناشی از تسری دادن احساسات خصوصی بر موضوعات عمومی و سیاست است (دوچ و کراوس، ۱۳۸۶). لاسول بر مبنای مطالعات خود در پرونده‌های بالینی فعالان سیاسی، چنین نتیجه گرفت که رهبران سیاسی، غالباً کشمکش‌های پنهان شخصی خود را در قالب نمادها و اهداف عمومی، به‌صورتی منطقی و عقلانی به‌عنوان منافع عمومی مردم جلوه می‌دهند (جوست و سیدانیوس، ۲۰۰۴). وی معتقد بود گرایش‌های خصوصی و ناکام، جای خود را به هدف‌ها و موضوعات سیاسی می‌دهند و به‌عنوان علایق جامعه‌پسند در رفتارهای مدیریتی و سیاسی جلوه‌گر می‌شوند. لاسول برخی بی‌کفایتی‌های مدیران و مسئولین را در درون خانواده و در دوران کودکی فرد جستجو می‌کند بدین مفهوم که اگر نیاز به شناسایی و احترام در دوران کودکی توسط خانواده و محیط اجتماعی فرد تأمین نشود این کمبود در بزرگسالی هم در برگزیدن جایگاه‌های مدیریتی و هم در زمان دستیابی به آن خود را بروز می‌دهد (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

لاسول در «نظریه شخصیت سیاسی»، رهبران و مدیران سیاسی را به سه دسته ۱. «شخصیت آشوبگر» (دوران کودکی بسیار پرتنش و فاقد احترام و توجه، با روحیه دگرگونی و ارزش‌زدایی از تمامی ساختارها) ۲. «شخصیت اصلاح‌گر» (دوران کودکی سرشار از شک و تردید و سرزنش، با روحیه تغییر و اصلاح جامعه) و ۳. «شخصیت مدیر» (دوران کودکی سالم، با روحیه عمل‌گرا در جهت کمال خود و جامعه) تقسیم می‌کند؛ همچنین به این نکته می‌پردازد که ممکن است یک مدیر یا رهبر سیاسی خصوصیات دو یا هر سه شخصیت را به‌صورت ترکیبی داشته باشد (لاسول، ۱۹۶۰).

البته این نظریه صرفاً مربوط به رهبران سیاسی نمی‌شود و بسیاری افراد دیگری که طبق نظر لاسول در یکی یا همه این دسته‌بندی شخصیت‌ها جای می‌گیرند ولی هرگز به مدیریت یا رهبری یک

1. Political personality
2. Sigmund Freud

سازمان یا گروه دست نیافته‌اند به‌طور مثال در شخصیت آشوبگر، لاسول «نیچه» را مثال می‌زند که در دوران کودکی احترام و شناسایی لازم را درک نکرده و از همین‌رو درصدد زیر سؤال بردن همهٔ نهادهای سیاسی و اجتماعی در بزرگسالی برآمده است (همچون دین و باورهای مذهبی). البته طبق نظریه لاسول این بدان معنا نیست که هر فردی در کودکی احترام لازم را کسب نکند الزاماً در یکی از این شخصیت‌ها قرار می‌گیرد ولی در روان‌شناسی سیاسی، وی شوق رسیدن به مناصب مدیریتی و سیاسی را یکی از سه حالت مذکور عنوان می‌کند که به‌جز شخصیت مدیر، دو مورد دیگر بانگیزه‌های جبران ناکامی‌های روانی در افراد صورت می‌گیرد.

حال در خصوص ارتباط سؤال و مفروض پژوهش حاضر با نظریه شخصیت سیاسی لاسول باید اذعان کرد طبق نظریات فروید و لاسول در خصوص تأثیرات مستقیم فرایندهای سرکوب در دوران کودکی و نوجوانی بر انتخاب‌ها، نگرش‌ها، رفتارها و تصمیم‌گیری‌های افراد در بزرگسالی، «خانواده» و «مدرسه» به‌عنوان دو نهاد اثرگذار و تعیین‌کننده در نظام شکل‌گیری نقش‌ها محسوب می‌شوند. که در صورت هرگونه فشار، سرکوب، تحقیر و عدم تأمین نیازهای احترام و شناسایی و یا عبور سالم فرد از نهادهای مذکور در نهایت نتیجهٔ بخشی از این فرایندها در سطوح کلان مدیریتی بروز می‌یابند.

۲. جایگاه علوم انسانی در غرب

غرب، مبنای توسعه و پیشرفت خود را به لحاظ معرفت‌شناسی مدیون توجه ویژهٔ اندیشمندان دوران پس از رنسانس نظیر: «کندرسه»^۱، «دکارت»^۲ و «کانت»^۳ به علوم انسانی می‌داند که از این طریق توانسته است به حل مسائل و بحران‌های اجتماعی، انسانی و فرهنگی جوامع خود دست یابد (خورسندی‌طاسکوه، ۱۳۸۷: ۲۴). به عبارتی اهمیت مضاعف دولت‌های غربی به علوم انسانی مخصوصاً رشته‌های علوم اجتماعی نظیر علوم سیاسی، مدیریت، اقتصاد، حقوق، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، نقش مثبت و مستقیم نه‌تنها در انقلاب‌های سیاسی غرب بلکه تأثیری عمیق در پیشرفت‌های فناوری و انقلاب صنعتی اروپا ایفا نمود. به همین دلیل در این بخش پنج سطح اثرگذار بر تقویت

1. Condorcet
2. Descartes
3. Kant

و ارتقای علوم انسانی در جوامع غربی یعنی «نظام آموزشی»، «سطح سیاست‌گذاری»، «حکومت‌داری»، «فرهنگ عمومی و اعتبار اجتماعی»، و «فرصت شغلی» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۱. نظام آموزشی غرب

ساختار نظام آموزشی کشورهای توسعه یافته غربی به نحوی است که استعدادیابی دانش‌آموزان و شناسایی نوابغ تحصیلی از دوران دبستان آغاز می‌گردد که با توجه به برنامه‌ریزی تحصیلی که عمدتاً دروس انسانی به‌عنوان دروس دشوار مقطع دبیرستان محسوب می‌شوند و طبیعتاً این رشته‌ها نه تنها از جذابیت لازم برای دانش‌آموزان غیرمستعد و بی‌انگیزه برخوردار نیست بلکه ماهیت نظام آموزشی این دولت‌ها به گونه‌ای شکل گرفته که با برنامه‌ریزی و طراحی این دروس متناسب با توان هوشی دانش‌آموزان ممتاز، علاوه بر اولویت‌دهی مستقیم به رشته‌های انسانی، به‌نوعی غیرمستقیم نیز به ارتقای جایگاه علوم انسانی پیش از ورود به دانشگاه بینجامد. به عبارتی مفروض نظام آموزشی جوامع توسعه‌یافته بدین‌صورت است که چون مدیریت منابع انسانی در مشاغل سطح کلان یک کشور نیازمند توانمندی، اراده، خلاقیت، هوش و نبوغ بالاتری نسبت به سایر مشاغل است سعی بر این است در اولین قدم تربیت مدیران اجرایی کشور، شناسایی این سخت‌کوشی، نبوغ و استعداد در مقاطع پیش از ورود به دانشگاه میان دانش‌آموزان مستعد و بانگیزه صورت گیرد تا ضمن گزینش نوابغ تحصیلی، دولت در حمایت‌های خود هزینه‌های کمتر و موفق‌تری را در تربیت نیروهای انسانی کارآمد خود بپردازد. البته این ساختارهای آموزشی امروزه صرفاً منحصر به جوامع غربی نبوده و بسیاری از دولت‌های موفق جهان، امروزه سیاست‌گذاری‌های آموزشی موفق‌تری در شناسایی و حمایت از نخبگان رشته‌های تحصیلی خصوصاً علوم انسانی را اتخاذ نموده‌اند؛ به‌طور مثال در اکثر این کشورها، بسیاری از افرادی که به مقام وزارت می‌رسند قبلاً بورسیه‌های خود دولت بوده‌اند که در حوزه علوم انسانی تحصیل کرده‌اند (نایی، ۱۳۹۵: ۱۹۰). از طرفی تمرکز اصلی نظام آموزشی کشورهای توسعه‌یافته غرب از نظر صنعتی و پزشکی بر روی باطن و محرک اصلی جهت‌دهنده تکنولوژی یعنی دانش‌های انسانی است تا جایی که در دانشگاه‌های برتر امریکا نظیر «موسسه فناوری ماساچوست»^۱، دانشکده‌های علوم انسانی

1. Massachusetts Institute of Technology: MIT

معتبری وجود دارد که علاوه بر تأسیس گرایش‌های میان‌رشته‌ای و تکنولوژی، به جهت اهمیت خاص و تاثیرگذار علوم انسانی، امکان اخذ واحدهای درسی علوم انسانی را نیز برای دانشجویان مهندسی، فراهم کرده‌اند (الزام حداقل ۲۴ واحد درسی از دانشکده‌های علوم انسانی) (نایی، ۱۳۹۵: ۱۸۶). همچنین برخلاف دانشکده‌های مهندسی و پزشکی کشورهای پیشرفته غربی نظیر آمریکا که شاهد حضور پررنگ دانشجویان کشورهای آسیایی به‌ویژه هندی، چینی و ایرانی است رشته‌های منتخب بیشتر دانش‌آموزان بااستعداد و ممتاز آمریکایی را رشته‌های مربوط به حوزه علوم انسانی در برمی‌گیرد به‌گونه‌ای که طبق آمار، تا سال ۲۰۱۶، ۷ رشته از ۱۰ رشته منتخب دانش‌آموزان آمریکایی در حوزه رشته‌های علوم انسانی دانشگاه‌های این کشور قرار می‌گیرد (Stockwell, 2016). به عبارتی درحالی‌که تعداد دانشجویان آمریکایی در رشته‌های علوم انسانی به‌مراتب بیش از رشته‌های مهندسی و پزشکی است؛ دانشکده‌های سایر رشته‌های تحصیلی این کشور عمدتاً مقصد دانشجویان آسیایی است (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۹۱). همچنین توجه به این امر ضروری است که در دانشگاه‌های غرب، اگر دانش‌آموزی ذوق و درخششی از خود نشان‌دهد به او توصیه می‌شود به سمت رشته‌های علوم انسانی برود درحالی‌که در ایران این موضوع کاملاً بالعکس است. به نقل از منابع غربی، دانشگاه‌های این دولت‌ها نظیر آمریکا و انگلیس ظرفیت‌های متنوعی را به خود اختصاص داده‌اند اما تنها تعداد محدودی از رشته‌ها هستند که رقابت جدی میان دانشجویان این جوامع را به‌دنبال آورده است که از میان ۱۰ رشته برتر در این کشورها، ۷ رشته در حوزه علوم انسانی شامل رشته‌های مدیریت، روان‌شناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، هنر، زبان و تاریخ می‌گردد (stockwell, 2016).

همچنین باتوجه به آمارهای ارائه‌شده در سال ۲۰۱۶ توسط شورای تأمین مالی آموزش انگلیس، تقریباً ۷۵ درصد داوطلبان ورودی به دانشگاه‌های انگلیس در رشته‌های علوم انسانی تحصیل کرده‌اند. و به تبع آن در سایت مرجع «سایماگو»^۱ که مقالات علمی را براساس بانک اطلاعات «اسکوپوس»^۲ رتبه‌بندی می‌کند در همین سال، انگلیس را به‌عنوان رتبه اول تولید مقالات علوم انسانی و آمریکا را به‌عنوان رتبه دوم تولید مقالات علوم انسانی به نسبت کل مقالات

1. www.scimagojr.com

2. Scopus

تولید شده در دانشگاه‌های خود (انگلیس ۱۷ و آمریکا ۱۵ درصد و ایران ۵ درصد) معرفی می‌کند (HEFCE, 2016). اگرچه تعداد مقالات علمی بدون توجه به کیفیت مطالب ارائه شده قیاس صحیحی از رشد علمی کشورها محسوب نمی‌شود اما از نظر کمی نیز کم‌ترین میزان مقالات علمی تولید و چاپ شده ایران در مجلات معتبر بین‌المللی مربوط به حوزه علوم انسانی است.

همچنین از میان ۱۵ دانشگاه و مراکز علمی برتر جهان، طبق آمار و رتبه‌بندی معتبر شانگهای در سال ۲۰۱۶، به استثنای یک مرکز علمی (موسسه تکنولوژی کالیفرنیا) که اساساً دانشکده انسانی ندارد، سایر دانشگاه‌ها جزء برترین دانشگاه‌های علوم انسانی جهان نیز محسوب می‌شوند به عنوان مثال، دانشگاه «هاروارد» آمریکا در این رتبه‌بندی، هم در سطح نخست برترین دانشگاه جهان قرار می‌گیرد و هم در حوزه‌های پزشکی و علوم انسانی رتبه نخست جهانی را به خود اختصاص داده است در حالی که رتبه ۳۷ جهان در حوزه علوم مهندسی محسوب می‌شود (ShanghaiRanking, 2016).

۲.۲. سیاست‌گذاری علوم انسانی در غرب

در سطح سیاست‌گذاری، ساختار حاکمیتی دولت‌های پیشرفته غربی اهمیت ویژه‌ای برای دانشجویان، اساتید، اندیشمندان و نخبگان علمی خود بالاخص حوزه‌های علوم انسانی قائل می‌شوند به گونه‌ای که با مشارکت دادن صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان خود در سطوح سیاست‌گذاری‌های کلان مخصوصاً در حوزه‌های علوم انسانی، همواره نوعی به‌روزرسانی علمی و اجرایی در ساختار این دولت‌ها مشهود است به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۳ برخی اساتید مطرح رشته‌های مهندسی در روزنامه نیویورک‌تایمز آمریکا مقاله‌ای منتشر کردند که نشان می‌داد دانش‌آموختگان علوم فنی و مهندسی در رشته و زندگی خود موفق نیستند و در نهایت مسئولان این کشور تصمیم گرفتند دانشجویان مهندسی را وادار کنند در کنار دروس تخصصی خود چند واحد دروس مربوط به علوم انسانی را بگذرانند و این اهمیت به علوم انسانی تا جایی است که برخی از رشته‌های فنی در کشورهایی نظیر مجارستان تکمیل ظرفیت نشده و برخلاف ایران، پرقاب‌ترین رشته‌ها مربوط به حوزه علوم انسانی است (گلشنی، ۱۳۹۴). همچنین صرف‌نظر از حمایت‌های چشم‌گیر مادی و معنوی دولتی از پژوهشگران علوم انسانی، حمایت بنیادهای بزرگ علمی در این

کشورها نظیر بنیادهای بزرگ علمی امریکا همچون «راکفلر»^۱ و «کارنگی»^۲ از اندیشمندان و نظریه‌پردازان علوم انسانی را می‌توان گواه دیگری بر اهمیت این علوم در جوامع پیشرفته غربی دانست (حدادی، ۱۳۹۹: ۸۹).

۳.۲. علوم انسانی در حکومت‌داری غرب

در امر حکومت‌داری دولت‌های غربی، دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی نقش بسیار پررنگی دارند به عبارتی این دولت‌ها و جوامع نخبگان علوم انسانی خود را شناسایی و حمایت می‌کنند تا با مشارکت دادن آن‌ها در امر حکومت‌داری رشد و اعتلای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، علمی و حتی ایدئولوژیکی خود را محقق نمایند از همین‌رو سیاست‌مداران این کشورها اغلب از نخبگان تحصیل‌کرده در حوزه‌های علوم انسانی به‌ویژه رشته‌های حقوق، فلسفه، علوم سیاسی، اقتصاد و مدیریت هستند که بنابر ساختارهای آموزشی این کشورها همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد نظر اندیشمندان این حوزه‌ها تأثیر مستقیمی بر سیاست‌گذاری‌های کلان این کشورها دارد (حدادی، ۱۳۹۹: ۸۹) که علی‌رغم تحصیلات مهندسی و پزشکی اکثر مدیران و مسئولین در ایران، بخش اعظم مسئولین کابینه‌های دولت‌های پیشرفته غربی را دانش‌آموختگان علوم انسانی تشکیل می‌دهند (نامه‌نیوز، ۱۳۹۴). همچنین در خصوص تسهیل فرایندهای جذب نخبگان در حکومت‌داری این کشورها در اکثر دانشگاه‌های اروپا و امریکا رشته‌ای تحت عنوان «فلسفه، سیاست، اقتصاد»^۳ تأسیس شده که علاوه بر بسترسازی جذب نخبگان علوم انسانی و حمایت جدی دولتی از دانشجویان علاقه‌مند و مستعد به حوزه‌های حکمرانی، دانش‌آموختگان ممتاز و برجسته این رشته جذب ساختارهای سیاست‌گذاری و حکمرانی دولت می‌شوند و نکته‌ی حائز اهمیت این‌که در این کشورها ساختار رشته‌های علوم انسانی عموماً در مسیر پاسخ‌گویی به مسائل و نیاز حکومت‌ها طراحی شده است (دباغ، ۱۳۹۵: ۱۶۷).

1. Rockefeller

2. Carnegie

3. Philosophy politics economics (PPE)

۲.۴. فرهنگ عمومی و اعتبار اجتماعی علوم انسانی در غرب

در جوامع پیشرفته و توسعه‌یافته غربی فرهنگ عمومی بسیار مثبت و اثرگذاری نسبت به علوم انسانی وجود داشته و دانش‌آموختگان این علوم از اعتبار و شان اجتماعی بالایی در جامعه برخوردارند. و غالباً علوم مهندسی و پزشکی به‌عنوان رشته‌ها و مشاغل سطح دوم در میان مردم این کشورها مطرح است به‌گونه‌ای که حتی در فرهنگ عمومی این جوامع، به‌این‌علت که مهارت‌های ارزشمند انسانی را محرک تکنولوژی می‌دانند، اغلب مفهوم «مهندس» جایگاهی نداشته و از اصطلاح «کارگران متخصص»^۱ برای دانش‌آموختگان مهندسی استفاده می‌شود (زکریا، ۱۳۹۴).

از طرفی اختلاف فاحش فرهنگ «وقف» و «خیریه» میان این جوامع و جوامعی نظیر ایران مشهود است بدین مفهوم که بسیاری از کمپانی‌های بزرگ غربی مانند شرکت «بی ام و»، «جنرال موتورز»، «فولکس‌واگن»^۲، «لور هولم»^۳، «راونتری»^۴ و ... کمک‌های مالی کلانی به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی انجام می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که گویی خود را در مقابل نسل آینده مسئول می‌دانند. به‌عنوان مثال سهم تأمین مالی پروژه‌های حوزه‌های علوم انسانی در بنیاد فولکس‌واگن از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۸۸ بالغ بر ۴۶/۵ میلیون یورو می‌شود (volkswagenstiftung, 2020). از همین‌رو زمانی که برای پروژه‌های تحقیقاتی اعم از فنی، پزشکی و انسانی علاوه بر پشتیبانی‌های دولتی، حمایت‌های مالی گسترده بخش خصوصی نیز صورت پذیرد پژوهشگران به‌دوراز هرگونه فشار و دغدغه شغلی و مالی، بسیار دل‌گرم و باانگیزه در این مسیر پیش می‌روند (دباغ، ۱۳۹۵: ۱۶۶). در نتیجه در جوامعی که فرهنگ عمومی به حوزه‌های علوم انسانی احترام می‌گذارد افراد بااستعداد خودبه‌خود به سمت این رشته‌ها جذب‌شده و کمتر جذب رشته‌های علوم طبیعی، فنی مهندسی و پزشکی می‌شوند.

۲.۵. فرصت شغلی علوم انسانی در غرب

با موارد مذکور، کاملاً مبرهن است که فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی کشورهای غربی همچون سایر رشته‌ها از فرصت‌های مشابه و یکسانی برخوردارند اگرچه بنابر اقتضای موضوع

1. Skilled workers
2. Volkswagen Stiftung
3. Leverhulme
4. Rowntree

مورد بحث این پژوهش، صرفاً به مطالعه شرایط رشته‌های علوم انسانی در کشورهای غربی پرداخته شد ولی این امر بدین مفهوم نیست که در این کشورها شرایط به‌گونه‌ای است که صرفاً برخلاف ایران، به رشته‌های علوم انسانی بهاداده شده و پرداختن به سایر رشته‌ها در حاشیه باشد (اگرچه در سیاست‌گذاری این دولت‌ها رونق سایر علوم به‌نوعی وابسته به شایسته‌سالاری در حوزه علوم انسانی است) بلکه در این کشورها شرایط عمدتاً به‌نحوی است که دانش‌آموزان بابت استعداد و علاقه خود تحت سرزنش نهادهای خانواده، مدرسه و جامعه قرار نگرفته و بنابر توانمندی خود، رشته و درنهایت شغلی را در جامعه عهده‌دار گردند. از همین‌رو از منظر جایگاه اجتماعی و فرصت‌های شغلی در امریکا رشته‌های علوم انسانی از وضعیت مطلوب و متوازی برخوردار است.

۳. جایگاه علوم انسانی در ایران

علوم انسانی همواره دارای جایگاه رفیعی در سنت طبقه‌بندی علوم بوده‌است (موحد ابطحی، ۱۳۹۰)؛ که این جایگاه به‌مرور دچار تغییراتی شد و با تفکیک علوم انسانی از علوم اجتماعی در مدرنیته، جایگاه علوم اجتماعی در غرب، همچنان رفیع باقی‌ماند؛ اما رکود علمی مسلمانان و مواجهه مجدد با علوم جدید غرب، سبب افول و نزول تدریجی این جایگاه در مورد علوم انسانی در ایران شد و این روند پس از انقلاب اسلامی نیز علی‌رغم توجه بیشتر به علوم اسلامی، همچنان در نظام آموزشی کشور به قوت خود باقی است (حدادی، ۱۳۹۹: ۱۲۸).

برخلاف جوامع توسعه‌یافته، ساختار نظام آموزشی ایران چه پیش از انقلاب و چه پس‌ازآن، سال‌هاست که در جهت نخبه‌گرایی و نخبه‌گزینی پیش نمی‌رود؛ و علی‌رغم اهمیت وافر نظام آموزشی کشور به رشته‌های ریاضی و تجربی و نوعی عدم توازن نخبگان میان سطوح نظری؛ و به علت عدم هماهنگی کارکردهای وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های حکومتی در تعریف جایگاه‌های شغلی مناسب برای دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی، درنهایت منجر به عدم بهره‌مندی کشور از نیروهای مستعد و نخبه در ساختار حکمرانی خود می‌گردد. از طرفی نه‌تنها عملاً نظام آموزشی ایران به‌عنوان اردوگاه تأمین نیروی انسانی غرب در رشته‌های غالباً مهندسی و پزشکی محسوب می‌گردد بلکه با ضعف‌های جدی در تعریف جایگاه رشته‌های علوم انسانی، عملاً آینده خود را با بحرانی تحت عنوان «بحران مدیریت» مواجه نموده است. به عبارتی ساختار نظام آموزشی ایران اعم از آموزش و پرورش، وزارت علوم، وزارت بهداشت و حتی سازمان سنجش، نسبت به

رشته‌های تحصیلی نه تنها یک‌نهاد بی‌طرف نیست بلکه با تقسیم‌بندی دانش به‌عنوان دانش‌های «فراذست» و «فروذست»، رشته‌هایی را به رونق و قدرت می‌نشانند و عرصه را بر برخی دیگر تنگ می‌کند؛ به‌نحوی که در دبیرستان‌ها به علوم انسانی و اجتماعی اهمیت داده نمی‌شود و دانش‌آموزان ممتاز و علاقه‌مند عملاً به این رشته‌ها جذب نمی‌شوند (موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، ۱۳۷۶:۱۰). به عبارتی جایگاه علوم انسانی در مدارس ایران و قبل از انتخاب رشته به صورتی است که دانش‌آموزان برای ادامه تحصیل با روندی مواجه می‌شوند که می‌بایست در صورت داشتن معدل بالا رشته‌های تجربی و ریاضی را انتخاب کنند و در صورتی که بخواهند با معدل بالا وارد رشته علوم انسانی شوند با جمع کثیری از افراد و بعضاً مشاورین تحصیلی مواجه می‌شوند که آن‌ها را از این امر برحذر می‌دارند (نایی، ۱۳۹۵:۱۸۷). مخصوصاً این‌که شرط معدل بالا برای پذیرش مدارس سمپاد، مختص علوم تجربی و ریاضی بوده و این مدارس با رشته علوم انسانی بیگانه هستند. همچنین روند انتخاب رشته تحصیلی در دبیرستان و دانشگاه در القای این باور غلط به دانش‌آموزان و دانشجویان مؤثر بوده است که داوطلبان با بهره‌هوشی کمتر، رشته‌های علوم انسانی را انتخاب می‌کنند؛ و بدتر از همه این‌که علاقه‌مندان و نوابغ واقعی این رشته‌ها در خانواده، مدرسه و جامعه با موانع جدی مواجه می‌شوند (نظام سرکوب موردنظر فروید و لاسول) که سعی دارند آن‌ها را برای پیوستن به رشته‌های غیر از علوم انسانی متقاعد نمایند (مخبر دزفولی، ۱۳۸۸). بر همین اساس است که نظام آموزشی ایران از اساس و به نحوی ساختاری، نخبگان را از علوم انسانی می‌هراساند (رحیم‌پور، ۱۳۹۵).

در بخش سیاست‌گذاری علوم انسانی در ایران، عملاً مهم‌ترین و بیشترین انتقادات در خصوص چرایی انزوای علوم انسانی در ایران متوجه سطح سیاست‌گذاری است که حتی رفتارهای نظام آموزشی کشور را نیز شامل می‌شود. هرچند جواب چرایی این امر در دل همین بخش نهفته است؛ به عبارتی این سطح مربوط به متخصصان همان رشته‌هایی است که از ابتدا در تحصیل؛ گزینش و به‌کارگیری آن‌ها شایسته‌سالاری و نخبه‌گرایی رخ نداده است و این دور باطل همچون محرکی دائمی همچنان تداوم داشته و تا آنجا پیش خواهدرفت که درنهایت روند همان نخبه‌گرایی در رشته‌های تجربی و مهندسی را نیز با اتخاذ انواعی از سیاست‌های غلط نظیر: اعطای سهمیه‌های کنکور، افزایش بی‌رویه ظرفیت دانشگاه‌ها و ... را نیز با موجی از یاس و دلسردی دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد فراهم نموده و به‌جای مشکل عدم توازن نخبگان، زمینه را برای به حداقل

رساندن نخبگان حتی در رشته‌های پزشکی و مهندسی مهیا نماید. در این سطح، با توجه به روند تأسیس مؤسسات و بنیادهای تشویقی و حمایتگر رشته‌های نظری، همچنین نگاهی به وضعیت استخدامی مشاغل و اصناف و نظام‌های پزشکی و مهندسی و ... تبعیض و اهمال جدی در حوزه علوم انسانی مشهود است. به‌طور مثال: «جشنواره خوارزمی» ناظر بر علوم فنی و مهندسی در سال ۱۳۶۶ و «جشنواره رازی» ناظر بر علوم پزشکی در سال ۱۳۷۴ تأسیس گردید اما صرف‌نظر از تأخر زمانی تأسیس «جشنواره فارابی» به‌عنوان نهادی تشویقی باهدف رشد و اعتلای علوم انسانی در سال ۱۳۸۶ یعنی پس از گذشت ۳۰ سال از آغاز انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه این جشنواره نتوانست همچون دو جشنواره پیشین در جذب و تشویق نخبگان حوزه علوم انسانی نقش چشم‌گیری ایفا نماید و از نظر اعتبار نیز کسب رتبه در این جشنواره چه در سطح ملی چه بین‌المللی هم‌سطح جشنواره‌های مذکور و بالاخص جشنواره رازی محسوب نمی‌شود. همچنین «بنیاد ملی نخبگان» به‌عنوان متولی و نهاد اصلی کشور در امور نخبگان کشور که طبق اساس‌نامه آن با هدف برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای شناسایی، هدایت، حمایت مادی و معنوی، جذب، پشتیبانی و به‌کارگیری از نخبگان کشور در جهت ارتقاء تولید علم، فناوری ضمن احراز جایگاه برتر علمی، فناوری و اقتصادی در منطقه، بر اساس سند چشم‌انداز کشور در افق ۱۴۰۴ تأسیس شده است؛ «هنوز تعریف مشخصی از نخبه علوم انسانی ندارد» و طبیعتاً فاقد توانایی برنامه‌ریزی منسجم برای شناسایی و جذب استعداد‌های برتر این حوزه از علوم نظری است. مبرهن است که نتیجه چنین سیاست‌گذاری‌هایی توزیع نامتوازن نخبگان در سطوح شغلی جامعه را به‌دنبال خواهد داشت که در یک دور باطل دیگر نیز در نهایت اتخاذ سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، مدیریتی و سیاسی کشور را به قشر ناکارآمد و غیرمتمنخصص کشور خواهد سپرد. این درحالی است که تا سال ۹۵ در گروه علوم انسانی حدود ۹۲ درصد از ظرفیت رشته‌های علوم انسانی در اختیار مؤسسات پولی (آزاد، پیام نور غیرانتفاعی و ...) بوده‌است و طبق این آمار تعداد ظرفیت دانشجویان روزانه علوم انسانی تقریباً نصف هرکدام از گرایش‌های ریاضی و تجربی و به عبارتی یک‌چهارم ظرفیت علوم طبیعی است (تسنیم، ۱۳۹۵). این آمارها در حالی است که تعداد شرکت‌کنندگان علوم انسانی به تدریج سیری نزولی (برخلاف رشته تجربی و ریاضی) را طی کرده‌اند تا جایی که در سال ۹۵ برخلاف رشته تجربی که ۶۰ درصد از داوطلبان را به خود اختصاص داده است تنها ۱۹ درصد از داوطلبان کنکور در رشته علوم انسانی شرکت کرده‌اند (توکلی، ۱۳۹۶).

- برخی از سیاست‌گذاری‌های مربوط به انزوای علوم انسانی در ایران به شرح زیر است:
- شناسایی نخبگان تحصیلی صرفاً بر اساس معدل و عدم کشف استعدادهاى دانش‌آموزان پیش از انتخاب رشته؛
 - تحصیل بر مبنای حفظیات و عدم تعیین جایگاه خلاقیت در نظام آموزشی؛
 - هدایت تحصیلی تلقین‌گرا و سوق دادن دانش‌آموزان ممتاز به رشته‌های تجربی و ریاضی؛
 - عدم طراحی صحیح کتب درسی و محدودیت‌های علمی با نگاهی تک‌بعدی و فقدان مطالب بنیادین علوم اجتماعی نظیر مدیریت، اقتصاد، علوم سیاسی و ... در رشته علوم انسانی مقطع دبیرستان؛
 - عدم حساسیت لازم بر انتخاب معلمان دبیرستان و اساتید دانشگاه در حوزه‌های علوم انسانی؛
 - حذف کنکور و رقابت علمی، برای بسیاری از رشته‌های علوم انسانی؛
 - افزایش بی‌رویه دانشگاه‌های علوم انسانی؛
 - پذیرش بی‌پشتوانه دانشجویان علوم انسانی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بدون توجه به نیاز کشور؛
 - عدم نظارت صحیح بر مطالب و سرفصل‌های دروس علوم انسانی و غالباً سلیقه‌ای عمل نمودن دانشگاه‌ها؛
 - آموزش مجازی و افت اعتبار علمی رشته‌های علوم انسانی در فرهنگ عمومی؛
 - فقدان گزینش علمی و مدرک‌محور شدن اکثر ارگان‌های استخدامی دولتی در رشته‌های علوم انسانی؛
 - عدم وجود طرح‌های دولتی و برنامه‌ریزی شغلی برای رشته‌های علوم انسانی (برخلاف رشته‌های پزشکی)؛
 - عدم حمایت مادی دانشجویان phd رشته‌های علوم انسانی (برخلاف رشته‌های پزشکی)؛
 - قدیمی بودن منابع درسی و فقدان مطالب به‌روز و متناسب با زمان در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی به‌گونه‌ای که معمولاً مطالب مورد مطالعه دانشجویان علوم انسانی برخلاف ماهیت و سرشت این علوم تأثیری در ارتقای زندگی شخصی دانش‌آموختگان این رشته نداشته و به‌مرور دانشجویان مستعد این رشته را به این باور می‌رساند که جایگاه علمی پایین‌تری نسبت به رشته‌های ریاضی و علوم پزشکی دارند؛

- عدم توجه تبلیغاتی و رسانه‌ای بر رشته‌های علوم انسانی که تأثیر منفی بر فرهنگ سیاسی و عمومی جامعه نسبت به این علوم را به دنبال داشته است؛
- عدم تخصیص جایگاه‌های شغلی متناسب با رشته‌های علوم انسانی

۴. بررسی مفهوم نظری موازنهٔ نخبگان در نظام آموزشی

با توجه به «نظریه شخصیت» هارولد لاسول و شرح شخصیت‌های سه‌گانهٔ مذکور، همچنین با مدنظر قراردادن مبانی روان‌شناسی سیاسی، و نقش به‌سزای «مدرسه» در کنار «خانواده» و «دولت» در رشد و شکوفایی استعداد و شخصیت دانش‌آموزان و به تبع آن شکل‌گیری شخصیت‌های مدیریتی کشور، اهمیت موازنه نخبگان در میان رشته‌های نظری مهندسی، پزشکی و علوم انسانی به‌عنوان امری مهم و تاثیرگذار در آیندهٔ مدیریتی کشور تلقی می‌شود.

مفهوم موازنهٔ نخبگان پیش از پرداختن به سطوح خرد مشاغل و سطوح کلان مدیریتی و اجرایی در یک نظام سیاسی، به توزیع متناسب نخبگان و افراد مستعد و علاقه‌مند میان سه رشتهٔ نظری در مقطع دبیرستان اشاره دارد که این مهم نیز نیازمند سیاست‌گذاری‌های متناسب در نظام آموزشی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است که با حذف موانع تصمیم‌گیری و اصلاح روند آموزشی و نگاه فرهنگ عمومی فعلی به علوم انسانی بتوان به نوعی شایسته‌سالاری تحصیلی و عدالت آموزشی دست‌یافت؛ تا ضمن رشد و شکوفایی فردی دانش‌آموزان، با شناسایی نخبگان هر یک از این رشته‌ها و قرارگیری صحیح هر دانش‌آموز با انگیزه و مستعد خارج از نظام سرکوب خانواده، مدرسه و دولت، در مسیری مطابق با علاقه و استعداد خود، عملاً مدیران و متخصصان ممتازی را برای آیندهٔ علمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور تربیت نمود.

همچنین موازنهٔ نخبگان مفهومی نظری است که علاوه بر رشد خلاقیت و شکوفایی فردی افراد تلاش می‌کند با به حداقل رساندن شخصیت‌های آشوبگر و اصلاح‌گر در آیندهٔ مدیریتی کشور، به بستری مناسب و اثرگذار به‌منظور شناسایی، تربیت و آموزش شخصیت‌های مدیر نائل آمده و از این طریق موجبات افزایش انگیزه، توانمندی، کارآمدی و تخصص‌گرایی مشاغل و مناصب را در جامعه فراهم نماید. از همین‌رو با توجه به نگاه تقییل‌گرایانه فعلی نظام آموزشی کشور به حوزه علوم انسانی و عدم بهره‌مندی حداکثری از توان نیروهای فکری مستعد این حوزه، اصلاح

سیاست‌های آموزشی به‌عنوان مهم‌ترین عامل در ارتقای توان مدیریتی کشور طبق مفهوم نظری موازنه نخبگان توسط پژوهشگران مقاله حاضر پیشنهاد می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

از آنجایی که حوزه فعالیت و ورود روان‌شناسی مخصوصاً در امر درمان مربوط به بروز علائمی است که درمان‌های رایج پزشکی نه‌تنها به علت ناتوانی در امر تشخیص قادر به بهبودی بیمار نیست بلکه هرگونه تلاش در جهت تسکین‌های مقطعی به‌عنوان سرپوش‌نهادن بر سرمنشأ اختلالات تلقی شده و پیش از تشخیص قطعی اقدام به تجویز دارو، چه‌بسا تشدید علائم را به دنبال داشته باشد؛ از همین‌رو اگر اقتصاد ایران را در فهمی ارگانیک، بررسی نماییم، مسئله تورم به‌عنوان بروز یکی از مهم‌ترین علائمی است که حتمیت وقوع یک بیماری را در این پیکره اندام‌وار به اثبات می‌رساند. حال اگر به‌جای تشخیص به‌موقع و صحیح، اقدام به تجویز راهکارهای سلیقه‌ای، مقطعی و گذرا نماییم یا در تشخیص دچار خطا گردیم در این صورت نه‌تنها به مسئله تورم پاسخ نداده بلکه می‌بایست منتظر بروز سایر علائم این بیماری نیز بمانیم.

به‌طور مثال اگرچه پدیده‌ای نظیر بیماری هلندی (ورود زیان‌بار حجم زیادی از پول به اقتصاد کشور با فروش مواد اولیه و منابع طبیعی که از آن به‌عنوان «نفرین مواد اولیه» نیز یاد می‌شود) به‌مثابه ویروس کرونا در بازه‌های زمانی، برخی کشورهای جهان را درگیر نمود و اقتصاددانان را نسبت به این پدیده و خصلت تورم‌زای آن در فرایند آزمون و خطا با تحمیل خسارات اقتصادی آگاه نمود. ولی پس از واکنش‌شدن کشورها نسبت به یک بیماری، مواجه‌شدن مجدد کشوری با همان بیماری ضمن پیش‌آگهی جهانی نسبت به ماهیت آن را نمی‌توان امری اجتناب‌ناپذیر تلقی نمود. حال اگر کشوری نظیر ایران حداقل در دو دوره پیش و پس از انقلاب با این پدیده مواجه شود یقیناً دیگر تورم را نمی‌توان نتیجه پیچیدگی و پیش‌بینی‌ناپذیری روابط اقتصادی یا وابسته به قیمت نفت و ... دانست. چاپ پول بدون پشتوانه یکی دیگر از عواملی است که سال‌هاست از آن به علت اثبات ماهیت تورم‌زایی و کاهش ارزش پول که به دنبال دارد در اقتصادهای مطرح جهان اجتناب می‌شود ولی همین امر همچنان در اقتصاد ایران پابرجاست. وقوع این موارد در اقتصاد ایران، نگارندگان این پژوهش را مصمم نمود تا علت تورم در ایران را با تکیه بر مبانی رفتارشناسی سیاسی، ریشه‌یابی نمایند که با شناسایی مهم‌ترین عامل تورم در ایران (مفروض پژوهش) مشخص

شد انزوای علوم سیاسی در ایران نه تنها مقدم‌ترین عامل تورم محسوب می‌شود بلکه ریشه اکثر بحران‌های فعلی و آینده کشور را شامل می‌گردد و این امر در طبیعت همچون ویروسی است که با ضعیف‌نمودن سیستم ایمنی بدن فرد، امکان سرایت انواع بیماری‌ها را فراهم می‌سازد و امروز صرفاً پرداختن به مسئله تورم همچون تلاش در جهت درمان یکی از این عارضه‌هایی است که با بحران در ایمنی بدن فرد ایجاد شده است.

با تکیه بر چارچوب نظری پژوهش، در شکل‌گیری نگاه منفی موجود به رشته علوم انسانی، هر سه نهاد «خانواده»، «جامعه» و «دولت» در ایران نقش دارند که در نهایت باعث می‌شود بخش کثیری از نخبگان این رشته که بنابر استعداد، علاقه و توانمندی‌های خود بیشترین درخشش را در این رشته‌ها دارند تحت تأثیرات به اصطلاح خیرخواهانه محیطی تغییر رشته داده و از تحصیل در رشته‌هایی که بیشترین استعداد ذاتی را در آن‌ها دارند محروم بمانند در این‌جا موج اول محرومیت کشور از نخبگان شکل می‌گیرد چراکه در روان‌شناسی امروزه ثابت شده است نوابغ صرفاً در یک گرایش و تخصص می‌توانند نبوغ خود را به نمایش گزارند و احتمال اینکه نخبه یک‌رشته و گرایش در رشته‌ای دیگر نیز از خود نبوغ نشان دهد چندان قابل توجه نیست.

اگرچه همان اقلیت نخبگان علوم انسانی اگر در سایر رشته‌ها نظیر زیرشاخه‌های تجربی و ریاضی مجدداً بتوانند موفق شده و صرف‌نظر از بحث امرارمعاش و زندگی شخصی برای جامعه نیز مفید عمل نمایند به علت سیاست‌گذاری‌های معیوب در جایگاه شغلی و اجتماعی همین رشته‌های وارد شده که توسط افراد ناکارآمد و غیر مستعد علوم انسانی تدوین می‌شود در نهایت بخش اعظمی سرکوب و بخش اقلیت آن نیز از کشور خارج می‌شوند. در این مرحله به‌عنوان موج دوم محرومیت کشور از نخبگان عملاً نه تنها اقلیت نخبگان ورودی به رشته‌های تجربی و انسانی از رشته انسانی، بلکه کشور بخش وسیعی از نخبگان واقعی رشته‌های ریاضی و تجربی را نیز از دست می‌دهد. (نظیر آمار مهاجرت وسیع نخبگان دانشگاه‌های علوم پزشکی و مهندسی مانند دانشگاه‌های صنعتی شریف و امیرکبیر).

از طرفی با مقاومت اقلیتی از دانش‌آموزان نخبه علوم انسانی نسبت به تأثیرات محیط و ادامه رشته در همین حوزه، این قشر به همراه قشر دانش‌آموزان غیرمستعد وارد شده به حوزه‌های علوم انسانی نیز در نهایت به علت تبعیض‌های چشم‌گیر نظام آموزشی، عدم امنیت شغلی و همان نگاه منفی موجود به این رشته‌ها در نهایت با موجی از تحقیر و فشارهای روانی مواجه می‌شوند که طبق

شخصیت‌های سه‌گانه مطرح‌شده در نظریه لاسول، این گره عدم احترام و شناسایی و اثرات مخرب محیط تا آنجا پیش می‌رود که حتی اقلیت دانش‌آموختگان بانگیزه، کارآمد و نخبه به‌سلامت خارج‌شده از دانشگاه عمدتاً خود را علاوه بر جایگاه اجتماعی، از نظر توانمندی و استعداد نیز در مرحله پایین‌تری نسبت به دانش‌آموختگان مهندسی و مخصوصاً رشته‌های پزشکی تصور می‌کنند. درنهایت نیز صرف‌نظر از تمامی آسیب‌های وارده به زندگی شخصی دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی، بخشی از همین افراد با انواعی از آسیب‌های روانی دریافت‌کرده از نهادهای گوناگون محیطی در زمره کارگزاران اجرایی و قانون‌گذاری کشور قرارگرفته و از این تریبون‌های جمعی سرنوشت یک ملت را رقم خواهد زد. که طبق چارچوب نظری پژوهش این افراد در طیفی از شخصیت‌های مذکور نظریه لاسول قرارگرفته و غالباً بنابر شرایطی که پشت سرگذاشته‌اند؛ جبران احترام و شناسایی از دست‌داده به‌عنوان اولویت اول ناخودآگاه اکثریت این افراد قرارگرفته و درنهایت این فرایند همچون غده‌ای سرطانی نه‌پیکره نظام اقتصادی، بلکه پیکره نظام فرهنگی و سیاسی جامعه را نیز هدف می‌گیرد.

از همین رو ضعف علوم انسانی و انزوای نخبگان این حوزه را اگر با پرهیز از «تئوری توطئه» تعمد مدیران و مسئولین کشور ندانیم یقیناً باید آن را ناآگاهی عمیق سیاست‌گذاران کشور نسبت به بحران‌های فعلی و پیش‌رو دانست. چراکه با تداوم این شرایط، نظام آموزشی ایران با تحمیل خسارات جبران‌ناپذیر برخورد و به مراتب وسیع‌تر و مخرب‌تر از تحریم‌های اقتصادی دولت‌های غربی، تمام ظرفیت‌های غنی انسانی، فکری، منابع اقتصادی و طبیعی خود را در نقش اردوگاه تأمین نیروهای انسانی کارآمد کشورهای غربی در خدمت بیگانگان قرار خواهد داد.

همان‌گونه که در حال حاضر در رشته‌های پزشکی و مهندسی متخصصان و نوابغ بسیاری در سطح بین‌المللی وجود دارند (مجیدسمعی^۱، لطفعلی عسکرزاده^۲، توفیق موسیوند^۳، مریم میرزاخانی^۴ و ...)؛ اما حوزه‌های علوم انسانی مانند رشته‌های مدیریت، اقتصاد، علوم سیاسی و روان‌شناسی از ورود و تحصیل نخبگان صاحب‌نظر عمدتاً محروم مانده است.

۱. از بزرگترین جراحان مغز جهان

۲. بنیان‌گذار منطق فازی و تکنولوژی هوش مصنوعی

۳. مخترع اولین قلب مصنوعی جهان

۴. ریاضی‌دان، اولین زن برنده مدال فیلدز در جهان

که در این امر سیاست‌گذاری‌های غربی در انحصار هوش مدیریتی قابل‌انکار نیست که سهم کشورهای هم‌چون ایران را به سمت رشته‌های درجه دوم (مخصوصاً علوم تجربی) سوق داده تا با ایجاد بحران‌های مدیریتی در این جوامع، این کشورها را به‌عنوان مزرعه‌ای برای تربیت نیروی انسانی زبده و رایگان مشاغل غیرمدیریتی کشورهای صنعتی توسعه‌یافته مبدل کنند (هادوی تهرانی، ۱۳۹۴).

فهرست منابع

الف. منابع فارسی

- حدادی، علیرضا (۱۳۹۹). *درآمدی بر نظام آموزشی علوم انسانی ایران*. به‌منابه علوم اقتدارآفرین، در نسبت با غرب. فصلنامه فرهنگ و رسانه، سال نهم، شماره ۳۴.
- پایا، علی (۱۳۹۵). *قماربازی در کازینو: شاخص‌های مثبت و منفی در تغییر رشته به علوم انسانی در ایران و انگلیس*. فصلنامه عصر اندیشه، شماره ۱۲.
- توکلی، حسین (۱۳۹۶). *بیش از ۵۰ درصد داوطلبان کنکور در گروه تجربی قرار دارند*. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۶/۰۱/۰۷.
- تسنیم، خبرگزاری (۱۳۹۵). *روایت مردم از شکاف طبقاتی در آموزش/ مدارس دولتی را دریابید*. حال کیفیت خوب نیست. ۱۳۹۵/۰۵/۲۹.
- حدادعادل، غلامعلی (۱۳۹۴). *تحصیل نیمی از دانشجویان در علوم انسانی*. ۱۵ رشته اولویت‌دار. خبرگزاری مهر، ۱۳۹۴/۰۳/۲۴.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۷). *علوم انسانی در ایران و راه‌های ارتقاء آن*. کنگره علوم انسانی.
- دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر علوم انسانی*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: انتشارات ققنوس.
- دنمارک، رابرت (۱۳۹۵). *بازدرآمدی تحلیلی بر سیاست خارجی*. شماره ۱۱۷.
- زکریا، فرید (۱۳۹۴). *ارج نهادن به انسان و علوم انسانی*. شهروند ۱۳۹۴/۰۲/۱۳.
- فروند، ژولین. (۱۳۸۵). *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*. ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم.
- فتحی‌آشتیانی، علی (۱۳۸۷). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی*. انتشارات بعثت.
- علیرزاده، سعیده؛ مؤمنی، فرشاد (۱۴۰۱). *بررسی علل تداوم سیاست‌های تورم‌زا در ایران از منظر سطح تحلیلی توسعه*. نشریه علمی پژوهش‌های اقتصادی، سال ۲۳، شماره ۳.
- کچویان، حسین (۱۳۹۲). *گفتاری در باب مختصات جامعه‌شناسی ایران*. کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۶۳.
- گلشنی، مهدی (۱۳۹۴). *با عینک رشته‌های خاص به علوم انسانی نگاه می‌کنیم*. خبرگزاری مهر، ۱۳۹۴/۱۰/۳۰.
- دباغ، سروش (۱۳۹۵). *ایده موقوفه‌های علوم انسانی*. فصلنامه عصر اندیشه، شماره ۱۲.
- دوچ، مورتون؛ کراوس، روبرت (۱۳۸۶). *نظریه‌ها در روان‌شناسی اجتماعی*. ترجمه مرتضی کتبی، انتشارات دانشگاه تهران.
- رحیم‌پور، حبیب‌الله (۱۳۹۵). *آرمان‌زدایی از دانشگاه*. فصلنامه عصر اندیشه، شماره ۱۲.

- صداقت، حمید؛ حمیدپور، خیری (۱۴۰۲). *راهکارها و الزامات عملی مدیریت تورم و رشد تولید در ایران*، فصلنامه تخصصی مطالعات و پژوهش‌های اداری، شماره ۱۷.
- مجتبوی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۳). *فلسفه در ایران: مجموعه مقالات فلسفی در ایران*، تهران: انتشارات حکمت.
- مشایخی، علی‌نقی (۱۳۹۵). *چرخه بازتولید ضعفها*، فصلنامه عصر اندیشه، شماره ۱۲.
- مخیر دزفولی، فهیمه (۱۳۸۸). *بررسی جایگاه علوم انسانی در نظام آموزشی*. خبرگزاری تابناک [وب]. ۱۳۸۸/۰۶/۱۴.
- موحد ابطحی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۰). *از تقسیم علوم تا تدبیر امور؛ جایگاه علوم انسانی در طبقه‌بندی علوم و سیاست‌گذاری*، فصلنامه سوره، شماره ۵.
- نورمحمدی، مرتضی (۱۳۸۸). *آسیب‌شناسی کاربرد روش پوزیتیویستی در علوم انسانی*، دوماهنامه داخلی جشنواره بین‌المللی فارابی، شماره ۱۰.
- نایی، محمدمهدی (۱۳۹۵). *راز عقب‌ماندگی ما؛ چرا انتخاب نخبگان غربی، علوم انسانی است*، فصلنامه عصر اندیشه، شماره ۱۲.
- نامه‌نیوز (۱۳۹۴). *نگاه جالب روزنامه تلگراف به تحصیلات اعضای کابینه جدید انگلیس/ حضور دو وزیر دیپلمه در دولت دیود کامرون/ وقتی می‌توان بدون پیشینه اجتماعی وزیر شد*. پایگاه خبری تحلیلی نامه [وب]. ۱۳۹۴/۰۲/۲۳.
- ویتینگ، آرنو (۱۳۸۶). *مقدمه روان‌شناسی*. ترجمه مهدی محی‌الدین بناب، چاپ اول، تهران: انتشارات رشد.
- هادوی‌تهرانی، مهدی (۱۳۹۴). *نیروی انسانی، لازمه علوم انسانی*، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۴/۰۷/۲۶.

ب. منابع انگلیسی

- Stockwell, Carly. 2016. Same as it ever was: Top 10 most popular college majors. USA
- Today College. [Online] October 26, 2016. <http://college.usatoday.com/2014/10/26/sameas-it-ever-was-top-10-most-popular-college-majors/>.
- Wartofsky.marx W 1991. Conceptua Foundation of Scientitic Thought: Isted.New york. MacmillanNeuman,W.L.1991. Social Research Methods,London, Allyn & Bacon.l
- ShanghaiRanking. 2016. Academic Ranking of World Universities 2016.
- ShanghaiRanking. [Online] Academic Ranking of World Universities, 2016. <http://www.shanghairanking.com/ARWU2016.html>.
- HEFCE. 2016. HEFCE. s.l.: Higher Education Funding Council for England (HEFCE),
- 2016. <http://www.hefce.ac.uk/pubs/year/2016/201620/>.
- Prabhat, S. 2011. Difference Between Humanities and Social Sciences.
- DifferenceBetween.net. [Online] Jone 13, 2011.
- <http://www.differencebetween.net/language/words-language/difference-betweenhumanities- and-social-sciences/>.
- volkswagenstiftung, 2020, <https://www.volkswagenstiftung.de/en/funding>
- Houghton, David Patrick (2008). Political Psychology: Situations Individuals, and Cases. New York: Routledge
- Jost John T. and Sidanius Jim (2004). Political Psychology. New York: Psychology Press.
- Renwick Monroe, Kristen (2001). Political Psychology. London: Lawrence Erlbaum Associates.
- Kaynes, John M. (1920). The Economic Consequences of Peace, London: Macmillan Press.